

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَيُّهَا مُحَمَّدٌ وَعَرَفَاتُ وَعَمْرُوهُمَا

الْوَالِدِ الْمُبَارَكِ

حَضْرَتِ كَلْبَاءِ اللَّهِ أَسْتَبْرِيكُمْ

Tablets of Bahá' u' lláh
Reprinted by Permission

1978

BAHÁ'Í PUBLISHING TRUST • Wilmette, Illinois

Printed in U.S.A.

* هو الباهی البهی الابهی *

حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک
مدرکات ملیک عزّی مثالیراسز است که لم یزل مقدس
از ذکر دوز خود بوده ولا یزال متعالی از وصف
ماسوی خواهد بود * احدی بسماوات ذکرش
کما هو ینبغی ارتقاجسته * و نفسی بمارج و صفش
علی ما هو علیه عروج نموده * و از هر شأنی از شئون
عزّی احدیتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته *
و از هر ظهوری از ظهورات عزّی قدرتش انوار لابهاییه
ملحوظ آمده * چه بلند است بدایع ظهورات عزّی
سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد
ادنی تجلی آن ممدوم صرف گشته * و چه مقدار
مرتفع است شئون قدرت بانّه او که جمیع آنچه
خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان
ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود * هیا کل
اسماء لب تشنه دروادی طلب سرگردان * و مظاهر

صفات در طور تقدیس ربّ ارنی برلسان * و وحی
از طمّام رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطر از عزّی هستی
مزین نموده * و نفحه از نفحات رضوان بی مثالش تمام
موجودات را بخلعت عزّی قدسی مکرّم داشته * و بر شحه
مطفحه از ققام بحر مشیت سلطان احدیتش خلق
لانهایه بما لانهایه را از عدم محض بعرضه وجود آورده
لم یزل بدایع جودشرا تعطیل اخذ نموده ولا یزال
ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده * از اوّل
لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد
فرمود * و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار
از تجلیات ظهورات فطرتهای بدیع خود خلق را جدید
فرموده تا جمیع آنچه در سماوات و ارضینند چه از
آیات عزّی آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده
رحمت خمخانه عزّی احدیتش محروم نمایند * و از رشحات
فیوضات سحاب مکرّماتش مأیوس نکردند * چه
قدر محیط است بدایع فضل بی منتهاش که جمیع
آفرینش را احاطه نموده بر مقامیکه ذره در ملک

مشهودنه مکرانکه حاکی است از ظهورات عزّ
 احدیت او وناطق است بثنای نفس او و مدلّ است
 بر انوار شمس وحدت او * و بشأنی صنع خود را
 جامع و کامل خالق فرموده که اگر جمیع صاحبان
 عقول و آفنده اراده معرفت پست ترین خلق او را
 علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده
 نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت
 و آن ذات غیب لا یدرک * عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء
 و وصف فصحاء جمیع بخاق او راجع بوده و خواهد بود
 صد هزار موسی در طور طالب بندای کن ترانی
 منصعق * و صد هزار روح القدس در سماء قرب از
 اصغاء کله لَنْ تَعْرِفَنی مضطرب * لم یزل بملوّ
 تقدیس و تنزیه در مکه من ذات مقدّس خود بوده و لا
 یزال بسموّ تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود
 خواهد بود * متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسر
 منزل حیرت نرسیده اند * و قاصدان حرم قرب
 و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نکذارده اند

چه قدر متحیر است این ذره لاشی از تعمق
 در غمّرات لجه قدس عرفان تو * و چه مقدار عاجز است
 از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو
 اگر بگویم بیصر درائی بصر خود را نبیند چگونه
 تو را بیند * و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف
 بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود *
 اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات
 بوده * و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهود تر از آنی که
 مستور و غیر معروف مانی * اگر چه لم یزل أبواب
 فضل و وصل و لقای بر وجه ممکنات مفتوح *
 و تجلیات انوار جمال بیمثالت بر اعراش وجود از مشهود
 و مفقود مستوی * مع ظهور این فضل اعظم و عنایت
 اتمّ اقوم شهادت میدم که ساحت جلال قدمت
 از عرفان غیر مقدّس بوده * و بساط اجلال انست
 از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود * بکینونت خود
 معروفی و بذاتیت خود موصوف * و چه قدر از هیاه کل
 عزّ احدیه که در بیداء هجر و فراق جان باخته اند * و چه

مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود
 مبهوت گشته اند * بساعشاق با کمال طلب و اشتیاق
 از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده * و چه بسیار
 از احرار که بر جای وصال جان داده اند * نه ناله و حنین
 عاشقین بساحت قدست رسد * و نه صیحه و ندبه
 قاصدین و مشتاقین بمقام قربت در آید * و چون ابواب
 عرفان و وصول باز ذات قدم مسدود و ممنوع شد
 محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت
 خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق
 فرموده * و انجمال عز احدیه را از مابین بریه خود
 منتخب نمود و بخلعت تخصیص مخصوص فرموده
 لاجل رسالت تاهدایت فرماید تمام موجودات را
 بسلسال کوثر بی زوال و تسنیم قدس بی مثال تا جمیع
 ذرات اشیاء از کدورات غفات وهو اپاک و مقدس
 شده بچروت عز لقاء که مقام قدس بقاست در آیند
 اوست مرآت اولیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کله
 تامه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه * و جمیع خلق

خود را با طاعت او که عین اطاعة الله است مأمور
 فرموده * تموجات أبحر اسمیه از اراده اش ظاهر
 و ظهورات یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان و وجودات
 و وصف ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع
 باین مقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقل
 عرفان و لقای آن شمس احدیت و آفتاب حقیقت است
 تجاوز و ارتقا ممکن نه * چه که وصول بنفیب لا یدرک
 بالبدیهه محال و ممتنع بوده * پس تموجات ان بحر باطن
 در ظاهر این ظهور سبحانی مشهور * و اشراقات آن شمس
 غیب از افق این طلوع قدس صمدانی من غیر اشاره
 طالع و ملحوظ * و این کینونات مشرقه از صبح احدیه را
 بحجتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه
 مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده اند تا احدی را
 مجال اعراض و اعتراض نماند * چه که من دون حجت
 واضح و برهان لائح حجت الهی و برهان عز صمدانی
 بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود * و لکن
 تخصیص آن حجت بآیات منزله و یا اشارات ظاهر مویادون

آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشیت بوده
 و خواهد بود و منوط و معلق باراده دون او نبوده *
 حال ای طالبان هوای قرب قدس حمدانی بطلب
 تمام وجه و سعی کامل از سلطان جود و ملیک شهود
 مسألت نموده که شاید از طاطم عمایم جود و فضل خود
 تشنکان را از سلسبیل بیزوال و تسنیم بی مثال خود
 محروم نفرماید چه که جمیع مقامات مالا نهایت عرفان
 و منتهی ثمره وجود انسان وصول و بلوغ باین رتبه
 بنسند اعلی و مقام ارجمند ابهی بوده * جهدی باید تا
 از لا و مظاهر آن که الیوم عالم را احاطه نموده فارغ شده
 باصل شجره مرتفعه مبارکه الا فائز شوید که اینست
 تمام رستکاری و اصل آن و حقیقت فوز و مبدء
 و منتهای آن * و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت
 و سلطان حقیقت را از ظهورات بوارق انوار مستشرقه
 از ان کینونت احدیه بشناسند و عارف شوند چه
 که آن ذات اولیه بنفس خود قائم و معروف بوده
 و حجت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود *

دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس
 خود شمس لائح و مشرق و مضمی است * و هم چنین
 کل عباد بنفسه مأمور بر فان آن شمس احدیه بوده اند
 دیگر در این مقام رد و اعراض و یا توجه و اقبال
 عباد برای احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود *
 باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر بخود امر
 و ظهورات ظاهره من عندا بوده تا از صراط الهی
 نلغزی * مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود
 او عارف شوی در هر قیص که او را ملاحظه نمائی
 میشناسی و لیکن اگر نظر بدون او از لباس و قیص
 داشته باشی هر آن و یومیکه قیص تجدید شود از
 عرفان او محتجب و ممنوع مانی * پس نظر را از تحدیدات
 ملکیه و شئون آفاقیه و ظهورات اسمائیه برداشته
 و باصل ظهور ناظر باشید که مبادا در حین ظهور از اصل
 شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال شما عاطل
 و باطل شود و از اثبات بنی راجع شوید و شاعر بان
 نباشید * و نهوذ بالله عن ذلك فلتراقبن یا ملاً البیان

لَتَعْرِفُوا الظُّهُورَ بِنَفْسِهِ وَبِمَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ لَا بِمَا دُونَهُ
لَأَنَّ دُونَهُ لَنْ يَغْنِيَكُمْ وَلَوْ يَكُونُ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَهَذَا خَيْرُ النَّصِيحِ مِنِّي عَلَيْكُمْ إِنْ أَنْتُمْ تَقْبَلُونَ
بَارِي بِصِرِّ سِرِّ وَشَهَادَةِ رَأْيِ تَوَجُّهِ مَسْوِي اللَّهِ بِأَكْ
وَمُقَدَّسِ نَمُودِهِ تَابِجِمَالِ أَوْ دَرَهْرِ ظُهُورِ فَانَزْ شُوَيْدِ وَبَلَقَايِ
أَوْ كِهْ عَيْنِ لِقَاءِ اللَّهِ اسْتِ مَرزُوقِ كَرْدِيدِ وَإِنِ اسْتِ قَوْلِ
حَقِيكِهْ سَبَقْتِ نَكْرَفْتِهْ أَوْ رَاقُولِي وَازْ عَقْبِ دَرِ نِيَايِدِ
أَوْ رَابَاطِلِي * لَمْ يَزَلْ دَرِ مَشْكَاتِ كَلِمَاتِ چُونِ سِرَاجِ
مَنِيرِ رَبَّانِي رُوشَنِ وَهَضِيءِ بُوْدِهْ وَخَوَاهِدِ بُوْدِ * چِهْ
نِيكُوَسْتِ حَالِ تَقْسِيمِكِهْ بِنَفْسِ خُودِ بَانَوَارِ اِيْنِ ضِيَاءِ
قُدْسِ صَمَدَانِي مَنِيرِ كَرْدِدِ * فَهِنِيئًا لِّلْعَارِفِينَ *

بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ

اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت
در مکن عظمت و مقعد قدس رفعت خود میفرماید *
پس بکوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح
محبوب محروم و ممنوع نمایید * ای مؤمن مهاجر

عطش و ظمًا غفلت را از سلببیل قدس عنایت تسکین
ده و شلم تیره بعد را بصبح منیر قرب منور کردن
یست محبت باقی را بظلم شهوت فانی و خراب مکن
و جمال غلام روحانی را بحجیات تیره نفسانی بپوش
تقوای خالص پیمشه کن و از مسوی الله اندیشه منما *
و مَعِينِ قَلْبِ مَنِيرِ رَا بِخَاشَاكُ حَرَصِ وَهَوِي مَسْدُودِ
مَكْنِ * وَچَشْمِهْ بَارِيَهْ دَلِ رَا اَز جَرِيانِ بِلَازِ مَسْدَارِ بِحَقِّ
مَتَمَسِّكِ شُو وَبِحَبْلِ عَنَايَتِ اَوْ مَتَوَسِّلِ باش * چِهْ كِهْ دُونِ
اَوْ اَحَدِي رَا اَز قَهْرِ بِنَا نَرَسَانِدِ وَازْ ذَاتِ نَفْسِ نَجَاتِ
بِخَشْمِهْ * اِي عِبَادِ اَكْرَازِ بِحُورِ غَنَايِ مَسْتُوْرَهْ اَحَدِيَهْ
مَطَّاعِ شُوَيْدِ اَز كُونِ وَامْكَانِ هَر دُو عِنِي وَبِي نِيَازِ كَرْدِيدِ
نَارِ طَلَبِ دَر جَانِ بَرِ اَفْرُوزِيْدَتَا بِمَطْلَبِ رَفِيْعِ مَنِيْعِ كِهْ مَقَامِ
قُرْبِ وَلِقَايِ جَانَانِ اسْتِ فَانَزْ كَرْدِيدِ *

ای احمد از بحر متوجّه ملتطمه مستوره خود را
منع مکن * و از صراط واضحه مستقیمه محروم باش
چشم را منیر کن * و بنور لائح روشن غمانا بسینای مبارکه
طیبه که محل ضیاء و امتضای سبای الهیه است وارد